

شعر فارسی چگونه پدید آمد؟

از: ن - نوشینه

چند کلمه بجای مقدمه:

مقصود ما از نوشتن این تاریخچه این است که سرچشمه شعر فارسی را بجوئیم . یعنی بدانیم که این خزانه بر قیمتی که از هزار سال پیش برای ما مانده و موجب افتخار مملکت ما بوده و هست ، چگونه بوجود آمده ، چه پایه و اسولی داشته و چگونه تحول و ترقی یافته است .

برای این کار ، لازم است که قدری از کلیات صحبت کنیم مثلا بفهمیم که اصولا معنی «شعر» در عرف قدماى ما چه بوده و بجهت چیز شعر میگفته اند و بعد هم بدانیم که آنچه در نزد آنها شعر نام داشته ، چه اصول و قواعدی را شامل میشده است . درباره تعریف شعر باید گفت که مثل تعریف «هنر» حرف جامع و مانعی وجود ندارد که در یکی دو جمله مفهوم آنرا بیان کند و در عین حال کامل باشد . اما میتوان در میان عقاید مختلفی که در این باره اظهار شده یکی دوتا را که رساتر و کامل تر است ، برگزید .

حقیقت این است که بین اعتقاد عوام و اعتقاد خواص اغلب ملتها اختلاف بزرگی درباره شعر وجود دارد . در عرصه غالبی ملل ، شعر ، کلام موزون (یعنی آهنگدار) بوده است و در نزد بعضی از آنها ، قافیه هم از ضروریات شعرها شمرده میشده و در نظر بعضی دیگر چندان لازم نیامده است .

بداین جهت گوش اغلب ملل عالم برای شعر ، وزن و آهنگی قائل بوده و کلام بر آهنگها هر چند هم که لطیف و شاعرانه بوده ، شعر نمیدانسته است . منتها وزن یا آهنگ شعر در نزد هر يك از ملتهای مختلف مقیاس و معنی خاص همان ملتها داشته است . یعنی وزن شعر انگلیسی با وزن شعر عربی فرق دارد و آهنگ شعر این يك ، بگوش آن دیگری آشنا نیست .

در مورد قافیه چنانکه اشاره کردیم ، ضرورتی نظیر آنچه در مورد وزن موجود است ، احساس نمیشود زیرا همانطور که شعر بعضی اقوام دارای قافیه است ، شعر بعضی دیگر فاقد آن است (مثل شعر انگلیسی که از آغاز پیدایش قافیه نداشته است) .

از اینجاست که دانشمندان اقوام مختلف هر دو دسته تقسیم شده‌اند: گروهی که رأی عوام را در تعریف شعر معتبر میدانند و شعر را عبارت از کلام موزون (و احیاناً مقفی) می‌شمارند و گروه دیگری که رأی خواص را ترجیح می‌دهند و عبارت دیگر « وزن » و « قافیه » را اصولاً جزء شعر نمی‌دانند و هر کلامی را که معنای لطیف و شاعرانه داشته باشد - ولو اینکه وزن و قافیه هم نداشته باشد - شعر می‌خوانند.

سلسله این دسته، ارسطو فیلسوف و دانشمند معروف یونانی است که شعر را « کلام مخیل » می‌نامد و مقصود او از « تخمیل » تأثیری است که هر کلام مؤثر در روح و نفس آدمی دارد. اگر بخواهیم ساده تر بگوییم باید اینطور توضیح دهیم که « شعر » بنظر ارسطو کلامی است که حالتی را (مثل غم، شادی، خشم، رفت و غیره) در انسان بیدار کند و همین خاصیت را برای شعر کافی میدانند و وزن و قافیه را از لوازم آن نمی‌شمارد.

بدینال ارسطو چندین تن از دانشمندان ایرانی و عرب هم همین قول را پذیرفتند و شعر را « کلام مخیل » خواندند و گفتند که ممکن است گاهی وزن و قافیه داشته باشد و گاهی هم نداشته باشد یا اصولاً نداشته باشد.

از جمله این دانشمندان، خواجه نصیرالدین وزیر و دانشمند معروف ایرانی است که در کتاب خود بنام « معیارالاشعار » شعر را مانند ارسطو تعریف می‌کند.

اما همانطور که قبلاً اشاره کردیم، عامه مردم (در همه جای دنیا بخصوص ایران) شعر را کلام موزون میدانند و گاهی قافیه را هم جزء آن می‌شمارند و همین دلیل است که می‌بینیم همه ترانه‌های محلی و عامیانه ما دارای وزن و گاهی قافیه است و هرگز در هیچ کجا، شعر به کلام بی‌وزن اطلاق نشده است زیرا توجهات عادت داشته‌اند که موسیقی خاصی در اشعار خود سراغ کنند اگر چه این موسیقی با آهنگ در گوش هر یک از آنها یکسان نباشد و متناسب روح و عاداتشان تفاوت کند. شاید علت این عادت را بتوان اینگونه توضیح داد که مغز بشر از درک « بی‌نهایت » و « نامحدود » عاجز است و برای هر چیز حدی قائل است ولو آنکه آن چیز حدی نداشته باشد.

اگر شعر را سلسله نامحدودی از کلمات فرض کنیم که مثل رسامی از ازل تا ابد کشیده شده است، مغز بشری قادر است که مقدار معینی از این رسام را در خود جا دهد و قادر نیست که رشته بی‌حد و جسر کلمات را در آن واحد هضم و فهم کند. مقداری که عامه هر ملت از این رشته مرینند و با می‌فهمند، مقیاس است که « عروض » نامیده میشود و « عروض » عبارت است از مجموع وزنهایی که در زبان شعری هر ملت موجود است (و البته شامل قواعد این وزنها هم میشود و وقتی شامل قواعد و قوانین وزنها شد « علم عروض » نامیده میشود).

اما همه اینها که گفتیم دلیل این است که هر کلام موزون و یا قافیه‌داری « شعر » است و یا هیچ کلام بی وزن و قافیه‌ای - هر چقدر هم که خیال انگیز باشد - « شعر » نیست!

بسیار ممکن است که کلامی وزن و قافیه داشته باشد و شعر نباشد و همچنین بنا ممکن است که کلامی وزن و قافیه نداشته باشد و یا همه اینها، شعر باشد. اما در این تعریف یک نکته هست که نباید فراموش شود و آن اینست که ما در اینجا از « صورت شعر » گفتگو می‌کنیم و نه از « معنی » آن، یعنی آنچه مورد گفتگوی ماست، چیزی است که قاعده

وقانونی دارد و نه آنچه صرفاً ذهنی و فاسانی است.

آنچه فن شعر نامیده میشود عبارت از قوانین و قواعدی است که از عرف و عادت ملل استخراج میشود و شامل «صورت شعر» است یعنی قیافه‌ای که مردم از شعر در ذهن خود دارند و نه آنچه در پشت این قیافه است. زیرا آن دیگر شناختنی نیست بلکه احساس شدنی است.

برای مثال میگویم که مردم ایران بر طبق سنت و عادت خویش شعرا کلام موزون و مقفی می‌شناسند و بنابراین وقتی صحبت از صورت شعر در میان باشد حق دارند که این دو بیت را شعر بدانند:

هر که دارد آمانتی موجود بسیار به بنده وقت ورود
گر شود کم و گر شود مقفود بنده مشول آن نخواهم بود

اما اگر صحبت از جوهر شعر در میان آید، دیگر هیچکس حق ندارد که این دو بیت را شعر بداند زیرا هیچگونه حالتی را اعم از نظم و شادی و رقت و کینه در ذهن مایندار نمی‌کند و اگر کسی پس از خواندن آن به خنده میل میکند بعلم ناشیکری آشکاری است که سازنده آن در فهم انداختن کلمات نشان داده است علاوه این نکته که مفهومش نیز خالی از خنده نیست.

اما اگر این دو بیت، شعر نیست دلیل آن نمیشود که وزن و قافیه بیپوده و غلط است زیرا زیباترین مضامین و نکات شاعرانه فارسی نیز دارای وزن و قافیه است منتهی گاهی از این لباس سوء استفاده میشود و بدست نااهل میرفتند.

مردم ایران وزن و قافیه را لباس شعر می‌شناسند اما وقتی موضوع شناختن پوشنده این لباس یعنی «ذات شعر» باشد بحث دیگری پیش می‌آید که هیچ مربوط وزن و قافیه نیست ممکن است که شعر لباس معمولی خود را (که در رد ما وزن و قافیه است) بیپوشد و ممکن است که لباس آزاد دیگری تن کند اما این است که مردمی که بنده عادت خویشند شعرا در لباس دیگر نشانند و در عوض آنچه را که لباس شعر پوشیده ولی شعر نیست، بجای او بگیرند.

شاید همین دلیل بود که در قرن نوزدهم دو جنبش ادبی در اروپا (فرانسه) بوجود آمد که یکی اصولاً متکرر لباس شعر یعنی وزن و قافیه شد و آنرا یادگار دوران بربریت شمرد و دیگری «شعر آزار» را پیشنهاد کرد که دارای وزن و قافیه عروضی (با آشنا بذهن عموم) بود اما بنا بدعای هوا دلرانی و وزن تکلیف‌ناپذیر و وسیع تری داشت. هر دو این جنبش‌ها از آنجا سرچشمه گرفت که لباس شعر تن «غیر شعر» را پوشانده بود و شعر واقعی، جریان و سرگردان مانده بود. اما بعضی اینک شاعرانی بزرگ پیدا شدند و این لباس را بر تن شعر حقیقی پوشانیدند. مخالفت دسته اول کاملاً از میان رفت و پیشنهاد گروه دوم نیز با وجود رواج فوق‌العاده‌ای که پیدا کرد، جانفش بگانه شعر موزون و مقفی نشد.

ما در این نوشته، از شعر موزون و مقفی نمیخواهیم دفاع کنیم زیرا شعر آزاد را هم شعر میدانیم اما چون از «صورت شعر» که شامل قوانین و مقررات شعری است، بحث میکنیم بناچار باید بمرغف و عادت مردم ایران توجه کنیم و لباس شعر فارسی را که وزن و قافیه است از آغاز پیدایش شرح درهیم و سپس به «ذات شعر» که ارتباطی بدصورت و لباس آن ندارد، بپردازیم.